

بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری نیشابوری و راوندی

پروین ترکمنی‌آذر*

شهناز جنگجو قولنجی**

چکیده

ظهیرالدین نیشابوری، نویسنده *سلجوقنامه*، و محمدبن علی بن سلیمان راوندی، نویسنده *راحة‌الصدور و آية‌السرور*، دو مورخ فارسی‌نویس متعلق به دوره سلجوقی‌اند که بین آثار این دو شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دیده می‌شود. این پژوهش در صدد است تا با روش تطبیقی و تحلیلی، به بررسی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری این دو مورخ پرداخته و دریابد: آیا نسخه‌برداری راوندی از *سلجوقنامه* نیشابوری فقط انتقال داده‌های تاریخی است یا تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری او را نیز شامل می‌شده است؟ نتایج این پژوهش نشان می‌دهد راوندی بخش عمده‌ای از روایات کتاب خود را از کتاب *سلجوقنامه* نیشابوری اخذ کرده، ولی تفاوت در تاریخ‌نگاری این دو مورخ و اهداف متفاوت آنان در تاریخ‌نگاری آنان نمود یافته است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری، نیشابوری، راوندی، *سلجوقنامه*، *راحة‌الصدور*.

۱. مقدمه

این عبارت که راوندی کتاب خود را از روی *سلجوقنامه* نیشابوری رونویسی کرده، عبارتی تکراری است و این پژوهش دقیقاً با هدف یافتن پاسخی مستند و مستدل به همین عبارت

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ptorkamanyazar@gmail.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)

shzjangjo@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۲۸

تکراری شکل گرفت و برای رسیدن به هدف، پرسش‌های دیگری در رابطه با تفاوت‌های بین این دو اثر مطرح گردید که بیشتر در خصوص تاریخ‌نگاری این دو مورخ بود. بنابراین، در این مقاله سعی شد به بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری این دو مورخ پرداخته شود. بین تاریخ‌نگاری به معنای چگونگی نگاه مورخ به حوادث تاریخی و تلقی او از تاریخ، وقایع تاریخی و تاریخ‌نگاری به معنای چگونگی نگارش و تدوین رویدادهای تاریخی، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. تاریخ‌نگاری مورخ از حیات فکری جامعه و اعتقادات شخصی او و باورها و فرهنگ جامعه‌اش تأثیر می‌گیرد و در تاریخ‌نگاری وی بازتاب می‌یابد. در واقع، تاریخ‌نگاری متکی به نوعی خاص از نگرش و نگاه به وقایع تاریخی است، زیرا حتی در وقایع‌نگاری صرف نیز گزینش روایات و راویان با توجه به تاریخ‌نگاری مورخ صورت می‌گیرد.

هرچند تحقیقاتی در ارتباط بین این دو اثر تاریخی *سلجوقنامه* و *راحة الصدور* صورت گرفته، در مورد وجوه اشتراک و افتراق تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری این دو مورخ که از نظر زمانی و مکانی تقریباً در شرایط یکسانی به‌سرمی‌برده‌اند، پژوهشی صورت نگرفته است. این که هر یک از دو مورخ دارای چه نگرشی بوده و با چه هدفی دست به نگارش زده‌اند و تفاوت در تاریخ‌نگاری و همچنین تفاوت در هدف از نگارش چه تأثیری بر تاریخ‌نگاری دو مورخ داشته و تا چه حد در تاریخ‌نگاری آن‌ها نمود یافته است، پرسش‌هایی است که این مقاله در صدد بوده است تا به آن‌ها پاسخ دهد.

۲. تاریخ‌نگاری دو مورخ

تاریخ‌نگاری هر مورخی تا حدّ بسیاری متأثر از زیستگاه و اوضاع و احوال حاکم بر زمانه حیات مورخ و در واقع اوضاع اجتماعی، سیاسی و فکری جامعه و اعتقادات شخصی او بوده و آثار تاریخی تا حدّ بسیاری بازتاب موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مورخ است. بنابراین، در آغاز بحث تاریخ‌نگاری این دو مورخ، اشاره به زندگی‌نامه و خاستگاه خانوادگی هر یک از آن دو لازم می‌نماید.

۱.۲ زندگی‌نامه و خاستگاه دو مورخ و معرفی آثار این دو

در مورد زندگی‌نامه نیشابوری چیز زیادی نمی‌دانیم. طبق نوشته راوندی، نیشابوری از بزرگان دربار سلجوقی و معلم دو تن از سلاطین سلجوقی یعنی سلطان مسعود و طغرل

سلجوقی بوده است و با راوندی نیز رابطه خویشاوندی داشته است (راوندی، ۱۳۸۶: ۶۴). مسلم آن که نیشابوری در اواخر دوره سلجوقی می زیسته و از جمله درباریان سلجوقی و بی تردید مردی فاضل و عالم بوده است. بنابراین، وی که در روزگار بزرگترین تحولات و انقلابات سیاسی دولت سلجوقی می زیسته و خود شاهد وقایع این دوره بوده است، اطلاعات دست اولی درباره وقایع ایام حیات خود ارائه داده است.

کتاب نیشابوری، *سلجوقنامه*، قدیمی ترین و مهم ترین منبع فارسی موجود درباره تاریخ سلاجقه ایران بوده و از جمله تواریخ سلسله ای است که شامل تاریخ مختصر سلجوقیان از آغاز قدرت گیری تا به سلطنت نشستن طغرل بن ارسلان بن طغرل یعنی تا ایام خود مؤلف است. با مرگ نیشابوری در اوایل حکومت طغرل سوم، کار نگارش تاریخ سلاجقه ناتمام مانده و چند سال بعد، «ابوحامد محمد بن ابراهیم» بعد از انقراض سلسله سلجوقی و در سال ۵۹۹ هجری ذیلی بر این کتاب نوشته و دوران حکومت سلطان طغرل را تا پایان به آن افزوده است.

راوندی، طبق نوشته خود او، در بین سال های ۵۵۰-۵۵۵ ق در راوند کاشان در یک خانواده عالم به دنیا آمد. در کودکی پدرش را ازدست داده و دایی اش سرپرستی او را بر عهده گرفت. راوندی به مدت ده سال نزد دایی اش که مرد دانشمندی بود، به تحصیل علم پرداخته و در خطاطی، صحافی کتاب و تذهیب مهارت یافته و همچنین علم حقوق و خدائشناسی را از برخی از علمای مشهور زمان خود فراگرفت. در سال ۵۷۷ ق، وارد دربار سلجوقیان گردیده و توجه دستگاه سلطنت را به خود جلب کرد (راوندی، ۱۳۸۶: ۳۹-۴۱). در سال ۵۹۹ ق، به فکر تحریر کتاب افتاد و بعد از اتمام آن به امید دریافت پاداش و تجدید ارتباط خود با خاندان سلجوقی، آن را به غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان، از سلاطین سلجوقی روم، تقدیم کرد.

کتاب راوندی، *راحة الصدور*، مشتمل بر سه بخش مقدمه، تاریخ سلاجقه، مباحث جانبی و یک خاتمه است. مقدمه حمد و ستایش باری تعالی و مدح انبیا و بزرگان دین را شامل می شود؛ بخش تاریخی کتاب، شامل تاریخ سلاجقه و همچنین فصلی در شرح ظلم ها و غارت های لشکر خوارزمشاه بین سال های ۵۹۰ تا ۵۹۵ ق است؛ در بخش مباحث جانبی کتاب نیز نویسنده مباحثی در آداب ندامت و شطرنج باختن، شراب، مسابقت و تیرانداختن، شکار، معرفت خط، غالب و مغلوب آورده است. ارزش تاریخی *راحة الصدور* بی تردید مربوط به وقایع اواخر دوره حکومت سلجوقی است که خود نویسنده شاهد آن بوده است.

نویسنده حوادث این دوره را به مراتب مفصل‌تر از حوادث مربوط به اوایل دوره سلجوقی ذکر کرده است (اقبال، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۸۳).

با مقایسه کتاب راوندی با کتاب *سلجوقنامه*، شکی باقی نمی‌ماند که منبع اصلی وی در زمینه گزارش وقایع تاریخی، *سلجوقنامه* نیشابوری بوده است. راوندی خود به طور ضمنی به این منبع اشاره کرده و می‌نویسد: «... و همین تاریخ‌ها بعهد خداوند عالم طغرل بن ارسلان بن طغرل رحمة الله ظهیرالدین نیشابوری... نوشته بود...» (راوندی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵). راوندی در بخش غیرتاریخی کتاب نیز مطالب قابل توجهی را از نویسندگان دیگر یعنی کتاب *ذخیره خوارزمشاهی*، *کلیله و دمنه* و *سندبادنامه* ظهیری سمرقندی اخذ کرده است (کمیلی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). بدین ترتیب است که با توجه به موارد ذکر شده، برخی صاحب‌نظران بر آن‌اند که راوندی در نگارش کتاب خود دست به انتقال ادبی زده و بیشتر به اخذ و اقتباس عبارات کتب دیگر پرداخته است (افشار، ۱۳۱۳: ۲۹-۳۰؛ ریپکا، ۱۳۸۱: ۵۸۵-۵۸۷؛ کمیلی، ۱۳۸۷: ۱۶۰؛ آزادیان و راستی‌پور، ۱۳۸۸: ۹۵-۹۶).

۲.۲ نگاه دو مورخ به مباحث نظری تاریخ

هر دو مورخ به کاربرد تاریخ برای اهل سیاست، تکرار تاریخ و عبرت‌گیری از آن معتقدند؛ هر دو تاریخ را علم خوانده و آن را بعد از علم شریعت، دومین علمی دانسته‌اند که پادشاهان باید بدانند؛ در نزد هر دوی آن‌ها، تاریخ سرمشقی است برای عبرت‌گیری از کار گذشتگان. نیشابوری می‌نویسد علمی که پادشاهان بعد از علم شریعت باید بدانند:

سیر ملوک و اخبار و تاریخ پادشاهانست و چون بر آن واقف شوند و سیرت و طریقت هر یک بخوانند آنچه خلاصه مکارم اخلاق گذشتگان و سبب نام نیک در دنیا و ثواب و مغفرت در عقبی بود از بهر خود برگزینند و آن را پیشوا سازند و آنچه مذموم عقل و مکروه شرع و نقل است، رد نمایند (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۹-۱۰).

راوندی نیز تقریباً همان گفته نیشابوری را در این باره تکرار می‌کند (راوندی، ۱۳۸۶: ۶۵). او در فصل سلطان طغرل بن ارسلان، دلیل فساد روزگار را ندانستن قانونی از آبا و اجداد دانسته، می‌نویسد «و فساد آشکار بر عراق از آن شد که از ترکان هر وشاقی که بر ولایتی استیلا می‌یافت قانونی از سیر آبا و اسلاف نمی‌دانست در پادشاهی که بر آن برود هرچ می‌خواست و می‌رفت می‌کرد...» (همان: ۳۳۶). همچنین، راوندی با آوردن امثال و حکمی چون «الملک ببقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» (همان: ۳۹۲) و یا «هر که بر

رعیت و اولیا ظلم کند یاری می‌دهد بر زوال ملک و دولت» (همان: ۱۸۰)، به قانونمندی در تاریخ اشاره می‌کند.

در مورد غایت و هدف تاریخ نیز باید گفت گرچه هیچ‌یک از دو مؤلف به غایت و هدف تاریخ اشاره مستقیمی ندارند، از آن‌جا که هر دو مورخ دارای بینش دینی بودند، مطمئناً آنان نیز به مانند دیگر مورخان مسلمان، به وجود فلسفه و یا حکمتی برای تاریخ و داشتن هدف و مقصد برای آن قائل‌اند.

۱.۲.۲ هدف از تاریخ‌نگاری

نیشابوری هدف از نگارش کتاب خود را «ضرورت دانستن سیر ملوک و اخبار تاریخ شاهان» توسط سلاطین بیان می‌کند تا سلاطین بر طبق آن، امور را رفع و رجوع شرعی و عقلی کنند. ظاهراً، این امر تنها هدف نیشابوری از نگارش کتابش بوده‌است.

اما، راوندی برخلاف نیشابوری، اهداف چندگانه‌ای از نگارش کتاب خود داشته و در بخش‌های گوناگون کتاب خود بدان‌ها اشاره کرده‌است. می‌توان اهداف راوندی را از نگارش کتاب به دو دسته هدف شخصی (نفع شخصی) و هدف غیرشخصی یا عمومی تقسیم کرد. هدف شخصی راوندی از نگارش کتاب را می‌توان به یادگار گذاشتن اثر جاودانی و نیک‌نامی از خود و همچنین انتظار دریافت پاداش و صله دانست؛ دو مطلبی که نویسنده به‌صراحت بدان‌ها اشاره می‌کند. نویسنده به امید دریافت صله و پاداشی قابل توجه و تجدید ارتباط خود با خاندان سلجوقی است که کتاب خود را به فردی از پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر که این کتاب درباره‌ی اجداد او است، تقدیم کرده و بدون تردید نگرش تمجید و تأییدگرایانه‌ی راوندی نسبت به کیخسرو، نه به سبب تطبیق ویژگی‌های او با سلطان آرمانی‌اش، بلکه بیشتر به سبب امید به کسب صله و پاداش بوده‌است. راوندی چنان‌که قبلاً آمد، از زمره‌ی درباریان دولت سلجوقی بوده و از سقوط این دولت اندوهگین و در آرزوی روی کار آمدن پادشاهی از خاندان سلجوقی و باریابی دوباره در دربار ایشان به‌سرمی‌برده‌است (راوندی، ۱۳۸۶: ۴۵۹-۴۶۰). زمانی که از حکومت کیخسرو سلجوقی آگاه شده، کتابش را برای وی ارسال کرده، دعا می‌کند خدای «رسیدن این کتاب بدان حضرت خجسته و مبارک گرداناد و بنده را نیز دریافت مُثول در خدمت روزی کناد بمحمد و آله» (همان: ۴۶۴). برای راوندی ظاهراً فرقی نمی‌کرده که کتابش را به چه کسی از خاندان سلجوقی اهدا کند؛ او حاضر بوده‌است تا آن را به هر فرد دیگری از خاندان سلجوقی که روی کار بیاید، تقدیم دارد.

هدف و غرض عمومی یا غیرشخصی راوندی را از نگارش کتاب نیز می‌توان از اشارات مستقیم و غیرمستقیم وی دریافت. راوندی می‌نویسد:

دعاگوی دولت ابوبکر محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان الراوندی تاریخ‌های دولت سلاطین آل سلجوق می‌نویسد بر سبیل اختصار ... تا سلطان قاهر عظیم‌الدهر کیخسرو خلدالله دولته مطالعت فرماید و بداند که حلیت ملائکه تسبیح و تهلیل است و حلیت انبیا علم و عبادت و حلیت ملوک عدل و سیاست است (همان: ۶۴-۶۵)

یا در ذکر حوادث مربوط به سلطان سنجر می‌نویسد خداوند عالم (کیخسرو) «اندیشه فرماید و این چندین نشیب و فراز و وقایع و حوادث بنظر مبارک مطالعه فرماید که اسلاف جهانگیری چون کردند و جهانداری بدو گذاشتند» (همان: ۱۸۶). بدین ترتیب، هدف دیگر وی عبرت‌گیری مخاطب از تاریخ و گذشته است.

راوندی نه‌تنها امیدوار است تا با نگارش تاریخ سلاجقه، مخاطب را به اندیشه در کار گذشتگان و عبرت‌گیری از آن‌ها وادار کند، بلکه همچنین در صدد است از وقایع تاریخی استفاده کرده و در اثنای آن به دادن آموزش‌هایی در باب آیین کشورداری و ملک‌داری بپردازد؛ مثلاً، در اثنای شرح حوادث دوره سلطان طغرل‌بن‌محمدبن‌ملکشاه، اسباب ظفر و پیروزی را بیان کرده و بعد به آموزش چگونگی ترتیب لشکر در میدان جنگ می‌پردازد (همان: ۲۱۷-۲۱۹). و یا می‌نویسد: «هر ملک که با لشکر و حشم بد کند احسان در حق دشمن خود کند، و عظمت سلطنت از نیکو داشت رعیت باشد» (همان: ۲۰۹). توصیه‌ها و پندهای این‌چنینی بیشتر شبیه نوشته‌های اندرزنامه‌هاست و راوندی ظاهراً در صدد آموزش آیین ملک‌داری است.

اما، باید به دو نکته توجه کرد: نخست این‌که پند و اندرزهایی که راوندی به‌کاربرده، محدود به آیین کشورداری و ملک‌داری نیست و اغلب آن‌ها مربوط به اصول اخلاقی کلی است که نه‌فقط شخص حاکم و طبقه حاکمه، بلکه هر فردی فارغ از مقام و مرتبه‌اش می‌تواند از آن سود جوید؛ نکته دوم، این پندها و نکات اخلاقی نه در فصلی جداگانه، بلکه در صفحات و حتی در سطر سطر دیباچه، متن کتاب و در فصول جانبی آمده‌است. پند و اندرزهایی در باب عدل، به‌کارگیری خرد و اندیشه، وقت‌شناسی، گذران بودن دنیا و ... بنابراین، می‌توان یکی از اهداف اصلی راوندی را از نگارش کتاب، بیان نمونه‌های عبرت‌آموز و یادآوری اصول اخلاقی دانست.

شاید، بتوان با نظر میثمی که معتقد است راوندی کتاب خود را اصلاً به منظور تهذیب و

تربیت نوشته و تاریخ به معنای خاص آن نیست، موافقت داشت: تاریخ در *راحةالصدور* اختصاصاً ابزاری است برای تعلیم و تربیت (میثمی، ۱۳۹۱: ۲۹۹). از نظر راوندی، تاریخ می‌تواند فایده‌ عملی داشته و در زندگی سیاسی - اجتماعی مطمح نظر باشد. بنابراین، وی با رویکردی فایده‌گرایانه به تاریخ، در صدد استخراج درس‌های اخلاقی از رویدادهای تاریخی است.

البته، میثمی مباحث جانبی (فصل شطرنج و شراب و ...) را مباحثی اضافی و خارج از بحث قلمداد کرده‌است، چراکه بررسی روش و بینش مؤلف را تا پایان بخش تاریخی ادامه داده و در مورد مباحث جانبی کتاب چیزی نمی‌گوید. اما، به نظر می‌رسد مباحث مذکور، از جمله آداب ندمت و شطرنج و ... بی‌مناسبت با اهداف و اغراض اصلی نویسنده از نگارش کتاب نیست، زیرا در این فصول نیز راوندی از اهداف اصلی خود یعنی آموزش آیین ملک‌داری، دادن پند و اندرز و آموزش شرعیات و حتی جلب رضایت خواننده غافل نیست. در واقع، با توجه به هدف نویسنده، این فصول نه فصول ضمیمه، بلکه بخشی از متن اصلی کتاب است که با قصد و غرض نویسنده از نگارش کتاب که همان تربیت و تهذیب باشد، هم‌خوانی دارد. در واقع، نویسنده در صدد بوده تا نه فقط از تاریخ، بلکه از هر نوع و هر جنس مطلب دیگری از جمله شرعیات که وی را در رسیدن به اهداف خود یاری رساند، استفاده کند. راوندی در این فصول نیز در کنار آموزش، از تذکر نکات اخلاقی و دادن هشدارها و پندهای آموزنده غافل نیست.

به عنوان نمونه، راوندی در فصل شطرنج، بعد از این که دانستن بازی شطرنج و نرد را از جمله شرایط منادمت ملوک و شطرنج را از برای معرفت بر فنون نظامی و لشکرآرایی لازم دانسته، می‌نویسد:

تا ندیمان با پادشاهان ببازند و تلقین ایشان کنند که قلب و جناح و میمنه و میسره لشگر چون می‌باید و چنانک از جانبی خصمی عدت و ساز راست کرده‌است از جانب دیگر آن خصم هم غافل نیست هر دو در رزم بحزم باشند... (راوندی، ۱۳۸۶: ۴۰۷).

راوندی که در این فصل در صدد آموزش پادشاه است. در توضیح حکمت شطرنج رومیان و اضافه‌شدن هشت عدد آلت بر شطرنج قدیم می‌نویسد:

درین خانه‌ها حصون حکمت آنست که ملوک را از مقامی حصین ناگزیرست خاصه به وقتی که دشمن چیره شود که آن‌جا روند و آن‌جا بباشند تا کار بمراد شود باز بیرون آیند و نیز تا کار برآمدن ملوک نیست که بنفس خود حرکت کنند که چون پادشاه بر جای باشد لشگر خود بر جای ماند... (همان: ۴۱۴).

راوندی در فصل شراب و شکار، به بحث در شرعیات و اصول فقه در زمینه شکار و احکام و فتاوی در باب تحلیل و تحریم آن دو فعل پرداخته و در صدد یادآوری و آموزش شرعیات درباره آن است (همان: ۴۱۶-۴۱۸). او فصل غالب و مغلوب را نیز به قصد آموزش روش محاسبه نتیجه جنگ بین دو رقیب آورده است و متذکر می‌شود: «خصم گرچه ضعیف باشد خوار نباید داشت تا آفت‌ها کمتر راه یابد که فرق بسیار است میان دانا و نادان» (همان: ۴۴۷-۴۴۸).

بدین ترتیب، اگر اهداف مؤلف را از نگارش کتاب در نظر بگیریم، استفاده فراوان مؤلف از آیات و روایات و امثال و حکم عربی و فارسی نیز، که گفتیم یکی از ویژگی‌های کتاب راوندی است، توجیه می‌شود (همان: ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱).

بدین ترتیب، اهداف دو نویسنده موجب تفاوت‌هایی در نگارش تاریخ‌نگاری آن دو شده است، به طوری که هدف اصلی راوندی تربیت و تهذیب و استفاده از تاریخ برای یادآوری اصول اخلاقی و آموزش است؛ بنابراین، متناسب یا غیرمتناسب، به این اصول اخلاقی کلی و فردی اشاره می‌کند، در حالی که هدف اصلی نیشابوری تاریخ‌نگاری است؛ بنابراین، اگر هم از امثال و حکمی استفاده کرده، کاملاً متناسب و مرتبط با متن آورده است.

طبق پژوهش‌های صورت گرفته، در این که راوندی بخش عمده مطالب کتاب خود را از آثار دیگران اخذ کرده است، هیچ شک و تردیدی نیست، اما شاید هدف مؤلف از نگارش کتاب این امر را تا حدی ولو اندک توجیه کند؛ یعنی، اگر هدف راوندی از نگارش کتاب را چنان که گفته شد، نه تاریخ‌نگاری صرف و ثبت تاریخ، بلکه استفاده از هر نوع مطلب تاریخی و غیرتاریخی با هدف آموزش و تربیت و تهذیب بدانیم، شاید بتوان تاریخ‌نگاری او را خاص دانست. ظاهراً، برای او، نویسنده مطالب مهم نبوده است. آنچه برای راوندی اهمیت داشته این بوده است که چه مطلبی می‌تواند به وی در بیان نکات اخلاقی، پسند و اندرز، آموزش شرعیات و... کمک کند. در واقع، کار راوندی بیشتر گردآوری مطالب به قصد و هدفی مشخص بوده است نه تألیف اثری جداگانه. در هر حال، باز می‌توان با ميثمی هم‌داستان شد که معتقد است راوندی گرچه *سلجوقنامه* را رونویسی کرده، در کتاب خود اساساً طرح دیگری در افکنده است (ميثمی، ۱۳۹۱: ۲۸۹).

۲.۲.۲ مخاطبان دو مورخ

وضعیت و شرایط تاریخی و همچنین طبقه و مقام مخاطب یا مخاطبان یکی از عوامل مؤثر در چگونگی و شیوه نگارش و حتی انتخاب نوع اطلاعاتی است که باید در کتاب گنجانده

شود. در کتاب *سلجوقنامه*، هیچ ذکر و نشان مستقیمی از نوشته شدن کتاب برای مخاطب خاص و یا اهدای آن به فرد مشخصی دیده نمی شود.^۱ با وجود این، می دانیم که نیشابوری کتاب خود را برای طبقه حاکمه نوشته است. او آن جا که هدف خود را از نگارش کتاب عبرت گیری سلاطین بیان می کند تا سلاطین بر طبق آن، امور را رفع و رجوع شرعی و عقلی کنند، در واقع مخاطب خود را نیز معرفی می کند.

در مورد *راحة/الصدور* باید گفت در این که راوندی کتاب خود را به کیخسرو، سلطان سلجوقی روم، تقدیم کرده هیچ شکی نیست.^۲ راوندی در علت تقدیم کتاب خود به کیخسرو می نویسد:

و چون تحصیل علوم در دولت آل سلجوق کرده بودم و مشایخ و استادان دعاگوی داعیان و هواخواهان ایشان بودند و مدارس عراق و خیرات در آفاق ازشان و بندگان ظاهر شد، خواستم که این کتاب بنام سلطانی سلجوقی باشد ... (راوندی، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۳).

با وجود این، مخاطب راوندی چنان که گفته شد، نه تنها ممدوحش و یا طبقه حاکمه، بلکه همه آحاد جامعه است. راوندی می نویسد دعاگوی دولت کتاب را نوشته و در جهان «یادگار گذاشت که انواع آدمیان همگنان در طلب آن بکوشند و هر کم و بیشی و بیگانه و خویشی بسبب فایده (ی) و طلب مایده (ی) از فواید و مواید این کتاب مطالعت کنند و بخوانند و بدانند ...» (همان: ۴۴۶). راوندی در کتاب خود اشاره دارد که نخست قرار بوده است که در پایان کتاب فصلی هم در هزل و حکایات خنده دار بیاورد، اما جمعی از دوستان وی را از این کار منع کرده «الحاح و افتراق فرمودند که دامن از آن کشیده و برجیده می باید داشت چه شغل بی ادبانه است و از بهر تفرج خواص و تنزه عوام آن را جداگانه کتابی ساختن» (همان: ۴۵۷-۴۵۸). این گفته راوندی به هدف دیگر راوندی اشاره دارد که در سبک و شیوه تاریخ نگاری وی مؤثر بوده است؛ یعنی، توجه به تفرج خواص و تنزه عوام. وی در صدد بوده است تا کتابش از آن حالت خشک و رسمی برکنار بوده و خواننده با خواندن آن احساس کسالت نکند. عنوان کتاب راوندی یعنی *راحة/الصدور* و *آیه/السرور* نیز به همین امر اشاره دارد؛ یعنی، کتابی که مایه فراخی و آسایش سینه و مایه شادی و سرور است.

۳.۲ معرفت دینی دو مورخ

اگر بینش دینی را به معنی تجلی معرفت دینی مورخ در تاریخ نگاری وی بدانیم، در این

صورت راوندی و نیشابوری هر دو به مانند اغلب مورخان مسلمان، دارای بینش و جهان‌بینی اسلامی بوده‌اند. معرفت دینی دو مورخ در زمینه معرفت کلامی و فقهی آنان قابل بازیافت است. در زمینه معرفت کلامی، هر دو مورخ با تأثیرپذیری از کلام اشعری، مشیت الهی را به مثابه قانونمندی کلی در تاریخ ساری و جاری می‌دانسته‌اند.

به‌کارگیری فراوان اصطلاحاتی نظیر «تن در قضاء آسمانی داد» (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۱۲)، «قضا کار خود می‌کرد» (همان: ۵۷)، «تقدیر آسمان خلاف تدبیر ایشان آمد» (همان: ۴۹) توسط نیشابوری، بیانگر بینش تقدیرگرایانه او است. با اعتقاد به تقدیر الهی است که نیشابوری جایی برای تعلیل و تحلیل وقایع نمی‌بیند. وی در شرح پیروزی سلجوقیان در نبرد ملازگرد با بیان این‌که «بتأیید الهی و یمن فر الهی بدلی قوی و سینه منشرح بر قلب اعدا چاه کردند...» (همان: ۲۶)، از هرگونه تحلیل و تعلیل این واقعه بزرگ دوره سلجوقی سر باز زده‌است.

معرفت کلامی راوندی نیز به مانند نیشابوری متأثر از کلام اشعری است. آن‌جا که راوندی می‌نویسد: «آدمی را از بهر عبادت آفریده‌اند...» (راوندی، ۱۳۸۶: ۴۲۸)، معرفت کلامی خود را جلوه‌گر می‌سازد. بی‌تردید، تحصیلات دینی و اوضاع کلی حاکم بر جامعه دوره حیات مؤلف در تکوین معرفت دینی خاص وی مؤثر بوده‌است.

راوندی که معتقد به بخت و اقبال بود، درباره سلطان ملک‌شاه می‌نویسد: «پادشاهی جبار و کامگار بود مساعدبخت موافق‌روزگار مهیااسباب میسر اغراض مؤید بتأیید آسمانی و موفق بتوفیق ربانی» (همان: ۱۲۵). مطمئناً، بخت و اقبال در نزد راوندی خواست و تأیید الهی است. وی در برخی موارد نیز صریحاً به تأیید الهی اشاره کرده، مثلاً می‌نویسد: «امارت پادشاهی بتأیید الهی و علامات جهانداری بر وفق کامگاری و مخایل شهریاری از صفحات احوال ایشان می‌تافت و شعاع اقبال از ناصیه دولت ایشان می‌درخشید و صبح دولت از مطلع رایات ایشان می‌دمید» (همان: ۹۶). راوندی معتقد به چیرگی قضای آسمانی و تقدیر ربانی بر رویدادها و جریان‌های تاریخی بوده و در چندین جا حوادث را به قضا و قدر و خواست خداوند حواله کرده‌است: «از قضا و قدر بعقل و بصر حذر نتوان کرد، و آدمی چو آفتاب هرکجا که رود بلا و محنت چو سایه ملازم او بود و تقدیر سابق لاحق» (همان: ۱۲۱). «هرچند بندگان را تدبیر دیگرست تدبیر سود نیست چو تقدیر دیگرست» (همان: ۳۳۸). نمونه‌های این‌چنینی همگی بر نگاه تقدیرگرایانه راوندی و غلبه قضا و قدر یا خواست الهی بر تدبیر و اراده انسان از نظر او دلالت دارد.

اما از سوی دیگر، در کتاب راوندی نمونه‌های فراوانی نیز از به‌کارگیری مثل‌ها و حکم‌ها و ... در تأکید بر عبرت‌گیری از حوادث گذشته و به‌کارگیری خرد و اندیشه و یا اشارهٔ فراوان به فرق دانا و نادان آمده‌است (همان: ۱۷۹، ۴۴۸). راوندی می‌نویسد: «بهترین عطیات ایزدی عقل و دانش است و عدل در ملک» (همان: ۴۴)؛ «بهترین مواهب عقل و دانش است و بدترین مصایب جهل و نکوهش است» (همان: ۵۳). بدین ترتیب، می‌بینیم که گرچه مشیت‌گرایی در کانون منظومهٔ فکری راوندی قرارداشته (حسن‌زاده، ۱۳۸۶: ۴۰)، نمی‌توان وی را تقدیرگرای مطلق و به معنای خاص کلمه دانست. موارد گفته‌شده حکایت از این دارند که راوندی تقدیرگرا و جبرگرای مطلق نیست، بلکه به اراده و خواست انسان نیز معتقد است. از نظر راوندی، وقایع تاریخی تا حدی برآیند کنش و واکنش رفتارهای انسانی است. گرچه راوندی خواننده را به به‌کارگیری خرد و اندیشه در زندگی فردی و اجتماعی‌شان فرامی‌خواند و در تبیین مسائل تاریخی، واقع‌گرایی و تجربه‌گرایی را که خود برآیندی از خردگرایی مورخ است، به طور نسبی به‌کاربرده‌است، در نهایت، به غلبهٔ مشیت الهی معتقد است. نکته‌ای که باید بدان توجه کرد، این‌که با دقت در نوشته‌های راوندی متوجه می‌شویم که راوندی قضا و قدر را بیشتر در تبیین امور کلی و عام جامعه به‌کاربرده‌است و غلبهٔ تقدیر و قضای الهی را بیشتر در این موارد می‌بیند، در حالی که در رابطه با زندگی فردی بیشتر معتقد به به‌کارگیری اندیشه و خرد است.

در مقام مقایسه، می‌توان گفت نیشابوری نسبت به راوندی به قضا و قدر اعتقاد بیشتری داشته‌است. زمانی که قضا و قدر الهی و مشیت الهی نیروی محرکهٔ تاریخ تلقی می‌شود، دیگر نمی‌توان برای انسان نقش محوری در حوادث تاریخی در نظر گرفت. در بسط چنین تفکری، تاریخ عبارت می‌شود از تاریخ پادشاهان و سلاطین که برگزیدگان و نمایندهٔ خداوند در روی زمین بوده و خواست الهی را به اجرا درمی‌آورند. راوندی به احتمال بسیار از نظر کلامی ماتریدی بوده که کلامی میانهٔ کلام اشعری و معتزلی است، خصوصاً که حنفی‌مذهب بوده و نسبت به شافعیان و اشعریان دشمنی داشته‌است. حنفیان در این دوره و در دوره‌های بعد بیشتر ماتریدی‌مذهب بوده و نسبت به اشعریان عقل‌گراتر هستند. تأکید راوندی بر بازی شطرنج نیز خود نمودی از اعتقادات کلامی نویسنده در مورد نقش ارادهٔ انسان‌ها در سرنوشت خود است. این بحث در نوشتهٔ برخی از مورخان از جمله یعقوبی و مسعودی دیده می‌شود و اغلب با بازی نرد که تاس

سرنوشت بازی را تعیین می‌کند، که در واقع نوعی وابستگی به اعتقادات جبری است، مقایسه می‌شود (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۱۰۹-۱۱۴؛ مسعودی، ۱۳۵۶: ۷۳-۷۴).

گرایش‌های فقهی دو مورخ با مطالعه آثار آنان به دست می‌آید، به طوری که از خلال مطالب و نوشته‌های آن دو می‌توان به خاستگاه فکری و گرایش مذهبی‌شان پی‌برد. تعصب مذهبی هر مورخ تا حدی بازتابی از شرایط و اوضاع جامعه است که در نگرش او تأثیر می‌گذارد. اختلاف مذهبی در دوره سلجوقی زیاد بوده و عملکرد تعصب‌آمیز سلاطین و وزرای این عهد نیز به این اختلافات دامن می‌زده‌است. این دوره، دوره تعصبات مذهبی حنفی‌ها علیه شافعیان و شافعیان علیه حنفیان و این هر دو علیه شیعیان است (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۵: ۵۶). اختلافات مذهبی دوره سلجوقی به حدی بوده‌است که می‌توان آن را یکی از علل تشنجات فکری، جو ناآرام اجتماعی و مشکلات اقتصادی و از موجبات تضعیف سیاسی سلجوقیان و از موانع پیشرفت فرهنگی و علمی این دوره دانست (همان: ۵۳).

نیشابوری سنی‌مذهب و دارای تعصب مذهبی است، به طوری که نمودهای آن در کتابش منعکس شده‌است. نیشابوری درباره اقدامات سلطان ملک‌شاه علیه اسماعیلیه می‌نویسد: «مدت هفت سال نیاسود تا آن سد منکر از راه مسلمانان برگرفت...» (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۳۹). در ذکر حوادث دوره ارسلان‌بن طغرل‌بن محمد نیز در مقایسه با جنگ ارسلان‌بن محمد با ملک ابخاز^۳ که آن را جهاد اصغر می‌داند، جنگ با اسماعیلیه را جهاد اکبر دانسته، می‌نویسد: «و امراء دولت بطوع و رغبت روی از جهاد اصغر به جهاد اکبر نهادند...» (همان: ۷۷).

گرایش و تعصب مذهبی راوندی نیز از همان دیباچه کتابش مشخص می‌شود. او در دیباچه کتاب خود آن‌جا که ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) را مهتران و بهتران مردمان بعد از پیامبر اسلام معرفی کرده و در میان ائمه دین توجه ویژه به ابوحنیفه می‌کند (راوندی، ۱۳۸۶: ۸-۱۸)، گرایش‌های مذهبی خود یعنی سنی و حنفی‌مذهب بودن خود را نمایان ساخته و در توجیه حقانیت مذهب خود می‌نویسد:

چون امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه بحجة الوداع بود حلقه در کعبه بگرفت و گفت خداوند اگر اجتهاد درستست و مذهب من حقست نصرتش کن که از برای تو خدا تقریر شرع مصطفی کردم هاتقی از خانه کعبه و آواز داد و گفت ... حق گفتی و رایت مذهب تو افراشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشیر در دست ترکان حنفی مذهب باشد (همان: ۱۷).

به نظر باسورث، راوندی همچنین با بیان این مطلب قصد داشته که به توجیه مسلکی و عقیدتی استیلای سیاسی و نظامی ترکان حنفی مذهب بر خاورمیانه بپردازد (باسورث، ۱۳۸۱: ۲۳).

راوندی گرچه در دیباچه کتاب خود خواننده را به نداشتن تعصب در دین فراخوانده و همه ائمه مذاهب اهل سنت را سالکان راه خدا و مجتهدان شریعت مصطفی خوانده و از جدال میان حنفی ها و شافعی ها انتقاد کرده (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۳)، در چند صفحه بعد با اشاره به اقدامات سلاطین سلجوقی در تقویت فقه حنفی و تعصب آن‌ها در این فقه، به این اقدامات سلاطین سلجوقی به دیده تأیید نگریسته و به طور ضمنی به ستایش از تعصب سلاطین سلجوقی در فقه حنفی پرداخته است و امیدوار است که ممدوحش، کیخسرو نیز، که حنفی مذهب است، همین سیاست را در پیش بگیرد (همان: ۱۸-۱۹).

راوندی تعصب، دشمنی و کینه توزی خود را نسبت به مذاهب دیگر به ویژه شیعه، اسماعیلیه و حتی شافعیان و اشعریان در نوشته‌هایش کاملاً نمایان ساخته است. تأثیر تعصب مذهبی وی در تاریخ‌نگاری‌اش بیش از همه در ارتباط با شیعیان و اسماعیلیان نمود یافته است؛ وی هر جا نامی از اسماعیلیه برده، به نام ملاحده ملاعین و ملاحده مخاذیل یاد کرده است (همان: ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۳۳۷، ۳۹۹). او نیز به تأسی از نیشابوری از اسماعیلیه به عنوان «سد منکر» در راه مسلمانی یاد کرده (همان: ۱۵۳) و در ذکر فتح قلاع اسماعیلیه توسط سلطان ارسلان، از جنگ با اسماعیلیان به مانند نیشابوری با عنوان جهاد اکبر یاد می‌کند (همان: ۲۸۹). راوندی همچنین بنا به گفته خود، کتابی در رد شیعیان نوشته بوده است (همان: ۳۹۴).

همچنین، راوندی شیعیان را «رافضی علیهم العنة» خوانده است (همان: ۳۷۸، ۳۴۱) و می‌نویسد:

هفتادودو فرقه طوایف اسلام هیچ را ملحد نشاید خواند و لعنت نشاید کرد، الا رافضی را که ایشان اهل قبله و اجتهاد مجتهدان باطل دانند ... و دعاگوی را خویشی بود گفته همچنان که مار کهن شود، ازدها گردد رافضی که کهن شود ملحد و باطنی گردد (همان: ۳۹۴).

این نه تنها بیانگر گرایش‌های فکری و مذهبی خود راوندی است، بلکه بدون تردید بیانگر گرایش‌ها و عقاید ممدوحش که کتاب به وی اهدا شده نیز است، چراکه مسلم کتابی که به قصد دریافت صلّه و پاداش برای ممدوحی نوشته شود، نمی‌تواند به آراء و عقاید موافق آراء و عقاید ممدوح تا این حد بتازد.

اشعریان نیز گرچه سنی‌مذهب بودند، از تعصب مذهبی راوندی در امان نمانده‌اند. راوندی که معتقد است سلجوقیان دولت را به سبب تعصب در دین و تربیت علما یافته‌اند (همان: ۸۴)، علل نابودی و انحطاط بساط دولت سلجوقی را متأثر از کارهای گروه‌های مذهبی مخالف دانسته و رافضی و اشعری را در یک ردیف قرار داده، می‌نویسد: «و کدام فساد ازین بدتر است که دبیری رافضی یا اشعری چندانک باشد دبیران بددین ازین دو مذهب باشند قلم در املاک مسلمانان می‌کشند و می‌نویسند بنا واجب ...» (همان: ۳۲). با توجه به آنچه گفته‌شد، گرچه هر دو مورخ نسبت به مذاهب دیگر متعصبانه برخورد می‌کنند، در مقام مقایسه نیشابوری تعصب کمتری نشان داده‌است.

۴.۲ جایگاه و منزلت سلاطین سلجوقی نزد دو مورخ

راوندی و نیشابوری هر دو نسبت به سلاطین سلجوقی و اقدامات آنان با دید مثبت و نظر تأیید نگریسته و آنها را به سبب توجه به دین و اقدامات نیک آنان از جمله تأسیس مدارس و خانقاه و ... ستوده‌اند (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۱۰؛ راوندی، ۱۳۸۶: ۶۵-۶۶). راوندی نه تنها اقدامات آنان را ستوده، بلکه در ادامه ملوک روزگار را به پیروی از اقدامات اینان دعوت می‌کند: «و ملوک روزگار را بآثار و سیرت پسندیده ایشان اقتدا کردن سبب تأکید دین و دولت و تأسیس قواعد مملکت باشد» (همان: ۶۶). راوندی می‌نویسد به سبب کوشش سلجوقیان در پرورش علما و علم‌دوستی آنان بود که:

بیخ دین در دل‌ها راسخ و ثابت گشت، چنان که طمع‌های بددینان منقطع شد و طوعاً او کرهاً فلاسفه و اهل ملل منسوخ و تناسخیان و دهریان به کلی سر بر فرمان شریعت و مفتیان امت محمد نهادند... و چون پادشاه و زیردست و امیر و وزیر و جمله لشکر در املاک و اقطاع بوجه شرع و مقتضای فتوی ائمه دین تصرف می‌کردند، بلاد معمور و ولایات مسکون ماند ... (همان: ۲۹-۳۰).

البته، درخور ذکر است که در کنار نگاه مثبت و تأییدگرایانه هر دو مورخ نسبت به سلاطین سلجوقی و اقدامات آنان، هر دو آنان هر جا که لازم دیده‌اند، به نکات منفی شخصیت و خصوصیات آنان نیز اشاره‌هایی کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، هر دو مورخ علت عزل ملک‌شاه بن محمود بن محمد را مشغول بودن وی در شب و روز به شراب و عشرت، کمتر بار دادن امرا و نپرداختن وی به کار ملک دانسته‌اند (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۶۶؛ راوندی، ۱۳۸۶: ۲۵۰-۲۵۵).

۵.۲ دیدگاه‌های مشترک دو مورخ

یکی از مسائل مشترک در هر دو کتاب، اشاره نکردن به تاریخ قبل از قدرت‌گیری سلاجقه است. هر دو نویسنده با تمام علاقه‌ای که به خاندان سلجوقی نشان می‌دهند، به خاستگاه اولیه و اصل و نسب سلاطین سلجوقی قبل از قدرت‌گیری هیچ اشاره‌ای نکرده و کتاب خود را با آغاز قدرت‌گیری سلجوقیان آغاز کرده‌اند. البته، این امر فقط منحصر به این دو کتاب نیست و به نوعی این امر نیز خود بازتابی از دید و نگرش غالب و حاکم در دوره حیات این دو مورخ در این خصوص است. در دیگر نوشته‌های این دوره نیز این بی‌توجهی به گذشته غیراسلامی سلجوقیان دیده می‌شود. دکتر صدقی با بیان این‌که نویسندگان آثار تاریخی عصر سلجوقی در یک موضع مشترک نسبت به گذشته غیرتاریخی این خاندان سکوتی معنادار کرده‌اند، می‌نویسد این امر:

می‌تواند هم ناشی از سیاست سلجوقیان در بی‌اعتنایی نسبت به گذشته غیراسلامی‌شان باشد و هم نشانگر قدردانی مورخین مسلمان نسبت به آنان به واسطه سیاست‌های قاطع و پرورششان در حمایت از مذهب تسنن و شریعت اسلامی (صدقی، ۱۳۸۸: ۹۲).

دیگر موارد مشترک مربوط به تاریخ‌نگری دو مورخ: این‌که به‌رغم تعصب در مذهب تسنن، در نوشته‌های هیچ‌یک از این دو مورخ، خلفای عباسی جایگاه برجسته‌ای نداشته و ارتباط خاصی بین سلطنت سلاطین سلجوقی و خلفا دیده نمی‌شود. هیچ‌یک از دو نویسنده جز به ضرورت از خلافت و خلفای عباسی سخنی نمی‌گویند. حکومت سلاجقه نه حکومتی وابسته به دستگاه خلافت و تأیید آن، بلکه بیشتر حکومتی مستقل و قائم‌به‌ذات ترسیم شده و سلاطین سلجوقی نه نماینده خلفا، بلکه به عنوان برگزیده و سایه خدا در روی زمین معرفی شده‌اند که مشروعیت حکومت آنان نه منوط به تأیید خلفا، بلکه مبتنی بر خواست الهی است. البته، در ادامه خواهیم گفت که این امر نیز حاکی از جریانات فکری حاکم بر دوره حیات مورخان دوره مورد بحث است.

نیشابوری در تبیین جایگاه پادشاهان در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

باید دانست که برگزیدگان خلائق ملائکه مقرب و انبیا و امامان دین و پادشاهان عادلند... ملوک راعی رعیت و حامی شریعت و طریقت و حقیقت خلائق از انواع آفت و مخافت و حلیت ملائکه تسبیح و تهلیل است و حلیت انبیا علم و عبادت و حلیت ملوک عدل و سیاست و هر پادشاه عادل که از علوم شریف بهره دارد شرف او نزد دیگر ملوک زیاده باشد و بدرجه انبیا نزدیکتر (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۹).

راوندی نیز در چندین جا از سلطان سلجوقی به عنوان سایه خدا یاد کرده (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۱۴، ۱۲۵، ۲۰۶، ۲۷۰) و شورش و سرپیچی از او امر وی را منع کرده، می‌نویسد: «شوربخت دو جهان آن است که سر از فرمان او (سلطان) پیچد و تا در خدای عاصی نشود با سایه خدا عصیان که کند ور کند سرش در سر عصیان شود» (همان: ۲۲). راوندی در ایجاد پشتوانه الهی برای حکومت سلجوقیان از نیشابوری فراتر رفته است. او که حق حکومت سلاطین سلجوقی را مبتنی بر خواست و اراده الهی می‌داند، می‌نویسد: «سلطان سایه خداست و حاکم در دین مصطفی و برگزیده حق جل و علا باشد...» (همان: ۳۶۸)، و یا «اساس مملکت و بنیاد سلطنت او (سلطان سلجوقی) بر رضای ایزد تعالی است» (همان: ۱۴۹). وی بعد از بیان این که دارالخلافه رسولی نزد طغرل‌بیک فرستادند «و مثالی مصحوب او که سلطنت عالم و شحنگی بنی آدم بتو دادیم»، در ادامه می‌نویسد: «والله یؤتی ملکه من تشاء و یختار ما کان لهم الخیره» (همان: ۶۵-۶۶)، آشکارا بیان می‌کند که از نظر وی نه خلیفه، بلکه این خداوند است که مستقیماً پادشاهی را عطا می‌کند و مشروعیت حکومت سلاطین سلجوقی قائم به خواست خداست نه خلیفه عباسی. بدین ترتیب، راوندی هیچ ارتباطی بین حکومت سلجوقی و خلافت نمی‌بیند و در هیچ جای کتابش سلطان را حتی به رعایت حال خلیفه سفارش نمی‌کند.

گرچه این امر ممکن است در نگاه نخست در تعارض با آنچه در ارتباط با نگرش دینی و تعصب مذهبی دو مورخ گفتیم به نظر برسد، این امر فقط منحصر به راوندی و نیشابوری نیست، بلکه از اواسط قرن چهارم با توجه به شدت ضعف خلفا و نبود امنیت در جوامع اسلامی، گرایش به انتقال قدرت دنیوی و تا حدودی قدرت معنوی از خلافت اسلامی به حکومتگران ایرانی در متون تاریخی دیده می‌شود. غالب مورخان و اندیشمندان ایرانی برای تبیین جایگاه سلاطین نه به برقراری ارتباط بین سلاطین و خلفا، بلکه اندیشه ملک‌داری ایرانیان باستان را همچون الگویی مناسب و جانشین به‌کاربرند و این امر در دوره سلجوقی به اوج خود رسید (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۰: ۱۴).

بدین ترتیب است که خلیفه در نوشته راوندی جایگاه ویژه‌ای ندارد. راوندی در بخش مربوط به غارت شدن عراق توسط خوارزمیان، آشکارا اقدامات ناشایست لشکر خلیفه را بازگو و آن را هم‌ردیف با اقدامات خوارزمیان و شیعیان و ملاحظه آورده و در انتقاد از آن می‌نویسد: «لشکر بغداد در ری رفتند و بیشتر لشکریان را بکشتند و غریب و شهری را بغارتیدند و آن بی‌رحمی در بلاد اسلام کسی نکرده بود که خون و مال مسلمانان هیچ ابقا

نکنند» (راوندی، ۱۳۸۶: ۳۷۷-۳۷۸). راوندی حتی خود خلیفه عباسی را نیز مستقیماً مورد انتقاد قرار داده و بی‌محابا اقدام خلیفه عباسی راشد را در لشکرکشی علیه مسعود سلجوقی ملامت کرده و خلع و نصب خلیفه به حکم سلطان مسعود را موجه می‌خواند (همان: ۱۲۹). در کتاب نیشابوری نیز خلیفه عنصری ضعیف قلمداد شده که گاه حتی با نظر سلطان منسوب می‌شود و متعاقباً جایگاه سلطان سلجوقی برتر از گذشته مطرح شده است (ترکمنی آذر، ۱۳۹۰: ۱۳).

۳. روش تاریخ‌نگاری دو مورخ

روش تاریخ‌نگاری مورخان در زمینه تدوین و تألیف داده‌های تاریخی با توجه به تاریخ‌نگاری آنان شکل می‌گیرد. این دو مورخ نیز از این قاعده به دور نیستند.

از نظر روش تاریخ‌نگاری، شباهت‌های بسیاری بین این دو اثر دیده می‌شود. روش تاریخ‌نگاری در هر دو اثر از نظر روش تدوین، موضوعی است نه سال‌نگارانه؛ البته، ترتیب زمانی وقوع رویدادها نیز در هر دو اثر در نظر گرفته شده است. طبقه‌بندی مطالب تاریخی نیز در هر دو اثر شبیه هم است. در هر دو کتاب، مجموعه حوادث مربوط به دوره هر کدام از پادشاهان سلجوقی در ذیل نام همان پادشاه و به صورت فصلی جداگانه و به ترتیب زمانی ذکر شده است. هر فصل با ذکر صفات سلطان و برخی از وقایع مرتبط با جلوس او آغاز و سپس با حوادث ایام حکومت هر سلطان، ذکر وزرای او و برخی عوامل برجسته دربار و درگاه معرفی می‌شود. از نظر چگونگی عرضه مواد تاریخی نیز روش تاریخ‌نگاری در هر دو اثر، روش ترکیبی است.

دیگر آن‌که روش تاریخ‌نگاری هر دو مؤلف از نظر چگونگی تألیف، توصیفی بوده، توجه به تاریخ سیاسی، تأکید بر نقل و توجیه وقایع به جای تعلیل و تحلیل آن، که از ویژگی‌های بارز تاریخ‌نگاری سنتی است، در هر دو اثر دیده می‌شود، منتها این امر در اثر نیشابوری بارزتر است. همان‌طور که آمد، نیشابوری نسبت به راوندی تقدیرگرایانه‌تر می‌اندیشد. بنابراین، وی بیشتر به شرح و توصیف رویدادها و وقایع صرف‌نظر از تعلیل و تحلیل آن‌ها پرداخته است، اما راوندی که علاوه بر مشیت الهی، گاهی اراده و نقش انسان‌ها را در رویدادها مؤثر می‌داند، در برخی موارد از جمله در برخورد با مسائل مربوط به روزگار خود با دیدی انتقادی به قضایا نگریسته و در صدد تعلیل وقایع نیز برآمده است. در کتاب *راحة الصدور*، آن‌جا که نویسنده به علت‌یابی وقایع مثلاً علل سقوط سلاجقه پرداخته،

روش توصیفی - تعلیلی دیده‌می‌شود که آن را می‌توان با عقاید کلامی نویسنده مرتبط دانست که در کنار تقدیر و قضای الهی، به تدبیر انسان و به‌کارگیری خرد و اندیشه و اختیار ارادی انسان نیز تا حدودی معتقد بوده‌است. راوندی که از نزدیک شاهد حوادث و اوضاع سیاسی اواخر دوره سلجوقی و انقراض این سلسله بوده و به اطلاعات دست اول دسترسی آسان داشته‌است، به‌دقت به بحث درباره زوال و انقراض سلجوقیان پرداخته‌است و از این نظر کتاب وی دارای ارزش بسیار است.

راوندی در این بخش از تاریخ‌نوشته‌اش علاوه بر به‌کارگیری روش تعلیل، به روش انتقادی نیز روی آورده‌است. او سبب اصلی زوال و انقراض سلجوقیان را استقلال و خودمختاری اتابکان دانسته و آن را نتیجه روش سلطان سنجر در برقراری امنیت و استحکام دولت و عملکرد اتابکان دانسته و بر آن است که اقدامات سلطان سنجر در برقراری امنیت و استحکام دولت نه تنها موجب برقراری صلح و آرامش نشده، بلکه نقش مهمی در زوال سلطنت وی ایفا کرده‌است.

راوندی همچنین در فصل «مستولی شدن خوارزمشاه» در انتقاد از اوضاع می‌نویسد: «درین روزگار ملک و دین کافری و مسلمانیست تا از مسلمانی اعراض نمی‌کنند پادشاهی نمی‌رسند لاجرم نه ملک می‌ماند و نه جهان» (همان: ۳۹۲). بیاناتی این‌چنینی بیانگر نوعی دید انتقادی مؤلف در برخورد با مسائل عصر خود است که تنها به طبقه حاکمه و اهل سیاست محدود نمی‌شود؛ به عنوان نمونه، راوندی در دیباچه کتاب به انتقاد از جهل علمای دین پرداخته‌است (همان: ۱۳). بحران سیاسی فروپاشی امپراتوری سلجوقیان، مشاهده ستیزهای داخلی و استیلای خوارزمشاهیان، خرابی اوضاع سیاسی که مطمئناً در وضع اجتماعی بی‌تأثیر نیست، در شکل‌گیری شخصیت و بینش راوندی مؤثر افتاده و وی را که از این وضعیت ناخوشایند بوده، به شخصی آرمان‌گرا و منتقد آشفتگی و رقابت و ستیز داخلی تبدیل کرده‌است. بدین ترتیب، می‌بینیم که راوندی در برخورد با مسائل، گاه روش انتقادی به‌کاربرده و در صدد علت‌یابی برآمده‌است. این روش در کتاب نیشابوری قرینه‌ای ندارد.

مورد دیگر این‌که گرچه هر دو مؤلف بیشتر هم خود را صرف سرگذشت سیاسی - نظامی و شرح عملکرد برگزیدگان حکومتی کرده‌اند، راوندی حداقل در مورد حوادث مربوط به دوران زندگی خود، یعنی آن‌جا که خود شاهد وقایع و حوادث بوده‌است، زندگی اجتماعی آن دوره را نیز تا حدودی در اثر خود منعکس کرده‌است.

حال با توجه به موارد گفته‌شده، باید بگوییم گفته برخی چون اسماعیل خان افشار را که

گفته‌اند راوندی هیچ‌گونه آشنایی با فن تاریخ نداشته (نیشابوری، ۱۳۹۰: شش)، نمی‌توان پذیرفت؛ حداقل آن‌جا که راوندی به تاریخ اجتماعی توجه کرده و یا با دید انتقادی به اوضاع زمان خود پرداخته، ثابت کرده‌است که نسبت به نیشابوری که فقط به وقایع‌نگاری صرف پرداخته، به امر تاریخ‌نویسی واردتر بوده‌است. با وجود این، با توجه به نگرش تأییدگرانه او نسبت به حاکم سلجوقی، نمی‌تواند صرفاً تاریخ‌نگاری او را از نوع انتقادی و آسیب‌شناسانه دانست.

۴. نتیجه‌گیری

راوندی بخش مربوط به تاریخ سلجوقیان کتاب خود را از کتاب *سلجوقنامه* نیشابوری اخذ کرده‌است. با وجود این، شباهت‌ها و اختلاف‌هایی در تاریخ‌نگاری این دو مورخ دیده می‌شود که حاکی از مشابهت‌ها و تفاوت‌ها در بینش و نگرش این دو مورخ و اهداف آنان از نگارش کتابشان است. هر دو مورخ از نظر فضای فکری - مذهبی حاکم بر جامعه تقریباً در شرایط یکسانی به‌سر می‌برده‌اند. معرفت دینی، کلامی و فقهی آن دو بسیار به هم نزدیک است؛ همچنین، هر دو نسبت به سلاطین سلجوقی به دیده تأیید می‌نگرند.

اما، در ارتباط با تفاوت‌های موجود در آثار این دو باید گفت راوندی که شاهد اوضاع نابسامان و ظلم و ستمی بوده که پس از فروپاشی حکومت سلجوقی روی داده و به دلیل اعتقادات کلامی خود، ماتریدی، وقایع تاریخی را تا حدودی به اراده انسان‌ها مربوط دانسته، به همین جهت دارای دید انتقادی‌تری نسبت به نیشابوری است و سعی در علت‌یابی حداقل وقایع دوره حیات خود دارد. اما، مهم‌ترین تفاوت موجود در شیوه نگارش و محتوای تاریخ‌نگاری آن دو، به اهداف هر یک از این دو نویسنده برمی‌گردد. قصد نیشابوری فقط تاریخ‌نگاری یعنی ثبت وقایع تاریخی برای عبرت‌گیری سلطان از وقایع تاریخی است. از نظر وی، تاریخ دومین علم بعد از علم شریعت است که پادشاهان باید بدانند. راوندی نیز دقیقاً چنین نگاهی به علم تاریخ دارد، ولی او اهداف دیگری نیز از نگارش کتاب خود دارد که شیوه نگارشی وی را تحت تأثیر قرار داده‌است. هدف اصلی راوندی در کنار اهداف و منافع شخصی، نگارش کتابی است شبیه کتاب‌های اندرزنامه‌ها به قصد تهذیب و تربیت نه‌تنها ممدوحش و یا طبقه حاکمه، بلکه کل آحاد مردم؛ بنابراین، برای رسیدن به مقصود از هر نوع داده‌ای، تاریخی و غیرتاریخی، استفاده کرده‌است. تنوع مطالب موجود در کتاب راوندی حاکی از تنوع در اهداف مؤلف است.

پی‌نوشت

۱. میثمی احتمال داده‌است که نیشابوری کتاب خود را برای طغرل نوشته و به وی اهدا کرده‌باشد (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۱۷-۳۱۸).
۲. راوندی می‌نویسد که نخست می‌خواست‌است که کتاب را به رکن‌الدین تقدیم کند، اما زمانی که فهمیده وی غاصب حکومت برادرش کیخسرو است، کتاب را به کیخسرو تقدیم کرده‌است (راوندی، ۱۳۸۶: ۴۶۱). اما، با توجه به شواهد و قراینی که در کتاب بر جای مانده، حقیقت این است که این کتاب نخست به رکن‌الدین اهدا شده و بعد از مرگ او در ۶۰۱ ق، راوندی با بازبینی و ایجاد تغییرات لازمه، آن را به کیخسرو تقدیم کرده‌است. اما، این بازبینی به‌دقت صورت‌نگرفته و آثاری از تقدیم کتاب به رکن‌الدین در چندین جا به‌جای مانده‌است (← اقبال، ۱۳۸۱: ۱۸۳).
۳. ملک ابخاز در این زمان از گرفتاری اتابک و سلطان در حوادث داخلی استفاده کرده و طمع در بلاد اسلام نهاده بود (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۱۷۷).

منابع

- آزادیان، شهرام؛ و مسعود راستی‌پور (۱۳۸۸). «بررسی انتحالات ادبی راوندی»، *مجله ادب فارسی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران*، ش ۲.
- آزاد، یعقوب (۱۳۶۰). *تاریخ‌نگاری در ایران (مجموعه مقالات)*، تهران: گستره.
- اقبال، محمد (۱۳۸۱). «تبعی در راحة‌الصدور راوندی»، *فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام*، س ۳، شماره مسلسل ۱۱.
- افشار، میرزا اسماعیل‌خان (۱۳۱۳). «سلجوقنامه ظهیری نیشابوری و راحة‌الصدور راوندی»، *مجله مهر*، س ۲، ش ۱ و ۲.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱). «تاریخ دودمانی ایران (۳۹۰-۶۱۴ هجری)»، *تاریخ ایران کمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلیخانان*، گردآورنده: ج. آ. بویل، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۰). «جایگاه خلیفه و فرمانروایان ایرانی در تاریخ‌نوشت‌های ایرانیان: از آغاز دوره اسلامی تا سقوط خلافت عباسی»، *جستارهای تاریخی*، س ۲، ش ۲.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۵). «سلجوقیان: اختلافات مذهبی و پیامدهای آن»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش ۵۱.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۶). «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی»، *فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، س ۱۷، ش ۶۵.
- راوندی، محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان (۱۳۸۶). *راحة‌الصدور و آية‌السرور در تاریخ آل سلجوق*، تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر.
- ریپکا، یان (۱۳۸۱). «شعرا و نثرنویسان اواخر عهد سلجوقی و دوره مغول»، *تاریخ ایران کمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلیخانان*، گردآورنده: ج. آ. بویل، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

پروین ترکمنی آذر و شهناز جنگجو فولنجی ۶۳

صدقی، ناصر (۱۳۸۸). «بررسی محدودیت‌های شناخت تحولات ایران عصر سلجوقی»، پژوهش‌های علوم تاریخی، ش ۲.

کمیلی، مختار (۱۳۸۷). «راوندی، انتحال یا اقتباس؟»، آینه میراث، دوره جدید، س ۶، ش ۴ (پیاپی ۴۳).
لمبتون، آن. ک. س. (۱۳۹۱). «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی»، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، چ ۴، تهران: امیرکبیر.

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). تاریخ‌نگاری فارسی، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.
نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰). سلجوقنامه، تصحیح میرزا اسماعیل خان افشار و محمد رضانی، تهران: اساطیر.
مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۷۴). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
یعقوبی، احمدبن اسحاق (۱۳۵۶). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.

